

## قمری های اسیر

من نمیدانم ، آگاه نیستم  
 نسیم به کی می رسد  
 به کدام عقیده ، در کدام معبد  
 به گوشم درود خوانده اند  
 بیاد ندارم نامم چگونه انتخاب شده  
 از کدام واژه نامه  
 به کدام مناسبت  
 اما ، به یاد دارم  
 که با همین نام  
 زیر همین چتر آبی بلند  
 عمری به خاطر بودم ، تپیدم و تلاش کردم  
 تا این نام را داشته باشم  
 ولی ، با تاسف  
 نه با خود بودم ، نه از خودم  
 تنهای تنها ، میان جمع تنها  
 با تب ، بی تاب ، در آرزوی تحقق یک خواب  
 خواب دل خوش  
 خواب سیر شدن از محبت  
 از حرمت ، از مهر بی ریا  
 هرگاه نغمه خوش باران را  
 نوای شاد پرندگان را  
 شمیم عطر گلستان را می شنوم  
 به خودم می گویم  
 یعنی به آن که نامش زیب دفتر عمرم شد



بشنو ، این صدای همزبانان است  
بشکن طلسم تنهایی را  
آنها تو را می فهمند ، که تو اش میدانی  
صدای پرستوها را از سقف بهار بشنو  
حرف های با تو دارد  
صدای نفس همدلان  
از کناره های دریا  
از دل جنگل انبوه می آید  
بین دگر تنها نیستی  
کسانی است که تو را می فهمند  
و تو را با سفره ای بی ریای محبت  
با مهربانی ها  
با حرمت و خلوص آنچنانی  
سیر و بی نیاز می سازد  
تا دگر گرسنه و حریص  
برای اندکی همدردی و عاطفه  
همراهی و همزبانی  
دور دنیا نگردي  
دگر نه با خود باش ، نه بیخود  
با ارزش ها باش  
با گوهر جان آدمیت  
هرگز ناراحت مباش  
که در قاموس انسانیت  
آدمها را به خاطر اسم و رسم و نسب شان  
بهاء نمی دهند  
تو فقط همان باش که هستی  
نه آنگونه که فکر می کنی  
از تنهایی دلخور مشو



باز توتنها نیستی  
سرود مست و سخاوت باران با توست  
ترنم حریری و شفافیت آبشاران با توست  
بلندای همت کاجستان با توست  
باز اگر به آنجای رسیدی که نسیم  
با بوی ماهی های مُرده  
نفس باغ را مسموم می سازد  
آبگینه به بازار سنگ فروشان مبر  
با همان تنهایی هایت بنشین  
و توته های شکسته ی خورشید را  
کنار هم بگذار  
تا اندوه بی انتهای خرد را  
قمری های اسیر  
در نوای حزین شان  
باز خوانی کنند .  
( ناتور )

